

## بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه بیست و ششم ۰۳/۰۹/۹۸

موضوع: مقایسه مقام علمی امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) با «خلفاء» (۱۱)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله واللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله.

پرسش:

نظر حضرتعالی پیرامون مطالب «شهید مطهری» در مورد تاریخ خصوصاً کربلا چیست؟

پاسخ:

من تندروی هایش را زیاد قبول ندارم، مخصوصاً در «حماسه حسینی» بعضی از مطالبی دارد که با واقعیت نمی‌سازد. با همه احترامی که ما برای «شهید مطهری» قائل هستیم و با این‌که من ارادت فوق العاده به ایشان دارم!

«حماسی حسینی» سخنرانی‌های ایشان است و تألیف خود ایشان نیست! تألیفات ایشان همه به تعبیر حضرت امام بلا استثنا خوب است. البته «بلا استثنا» در حقیقت نمی‌شود گفت؛ زیرا غیر از کلام خدا «بلا استثنا» ما چیزی نداریم؛ ولی کتاب «حماسی حسینی» در بعضی از جاها يك تندروی‌های دارد که با واقعیت کربلا نمی‌سازد.

من معتقدم در این زمینه کتاب «نفس المهوم» مرحوم «محدث قمی» بهترین کتابی است که انسان اگر ماه رمضان بخواند روزهاش باطل نمی‌شود. ایشان هر آنچه امکان پذیر بوده که بشود درباره امام حسین گفت آورده است، چیزی جا نگذاشته است. ما اگر این را ملاک قرار بدهیم، خیلی خوب است.

«حماسه حسینی» سخنرانی‌های «شهید مطهری» است، در سخنرانی يك مطالبی از این طرف و آن طرف به ذهن انسان می‌رسد و آن را مطرح می‌کند؛ ولی وقتی انسان می‌خواهد بنویسد وضعیت فرق می‌کند.

ما خودمان وقتی مطالب سخنرانی خودمان را می‌خواهیم روی سایت بگذاریم، بعضی از قسمت‌ها را حذف می‌کنیم زیرا صلاح نیست؛ چون موقع نوشتن انسان کاملاً مسلط است، هم بر مطالب و هم بر اعصابش، و تمام جوانب کار را انسان در نوشتار ملاحظه می‌کند بعد می‌نویسد.

بعضی از قسمت‌ها که یادداشت‌های ایشان است، خیلی بهم ریخته است. من احساس می‌کنم ایشان مطالبی را از جایی یادداشت کرده بوده که جواب بدهد، ولی آقایان همین را بر داشتند به عنوان نظر ایشان آوردند. لذا بعضی از مطالبی که آورده اند مثل "شیعیان آدم‌های قالتاقی هستند" اصلاً این عبارت‌ها با روحیه شهید مطهری نمی‌سازد.

این عبارت‌ها نه تنها با «شهید مطهری» بلکه حتی با يك شیعه عادی نمی‌سازد که آن‌طور تند نسبت به شیعه حرف بزند. یکی از صبیبه‌های ایشان در رساله ارشد و یا دکترا بود از ما هم کمک خواسته بود، کل آثار «شهید مطهری» را هم برای ما هدیه آورده بود.

من به ایشان هم گلایه کردم گفتم: شما يك مقداری دقت کنید فرمایشات ایشان را همین‌طوری بر می‌دارید فله ای چاپ می‌کنید و بیرون می‌دهید فردای قیامت برای خود «شهید مطهری» درد سر درست می‌کنید.

شما «اعیان الشیعه»، سید محسن امین (رضوان الله تعالی علیه) را ببینید آقا زاده‌شان قبل از وفاتشان «قم» آمد مهمان ما هم بود؛ تا کلمه «سین» خود مرحوم «سید محسن امین» کار کرده که مشخص است از يك وزانت خاصی برخوردار است، خیلی به طور دقیق کار شده، عین يك غواصی ماهری که بیاید در اقیانوس شنا کند کار کرده است.

ولی بعد از رحلت ایشان، یاداشت‌هایش را برداشتند مطرح کردند و مشخص است خیلی سطحی است. آدم احساس می‌کند يك بچه طلبه‌ای که تازه دارد «لمعه» می‌خواند مطلب می‌نویسد.

لذا نسبت به «شهید مطهری» به نظر می‌رسد آقایان جفا کردند که کل یاداشت‌های ایشان را به این شکلی چاپ کردند. اگر يك کسی بود که تالی تلو «شهید مطهری» بود، يك شاگرد برجسته‌ای که تمام افکار «مطهری» دستش بود، می‌آمد این‌ها را با توجه به تفکرات مرحوم «مطهری» تنظیم می‌کرد آن وقت چاپ می‌کردند خوب بود.

الان در شبکه‌های وهابی حرفهای «مطهری» را علیه شیعه دارند مطرح می‌کنند. وهابی‌ها می‌گویند ببینید «مطهری» در کتابش این مطالب را علیه شیعه گفته است. نتیجه بی‌دقتی آقایان این شده که شبکه‌های وهابی الان از خود «مطهری» علیه شیعه دارند استفاده می‌کنند.

«مجموعه آثار» ایشان هم پانزده، شانزده جلد ششصد، هفتصد صفحه‌ای است. دو سه روز قبل بود دیدم در کانال «درایتی» از عبارتهای مرحوم «مطهری» علیه حوزه و علیه سنت پیامبر دارند استفاده می‌کنند!!

### پرسش:

درباره کتاب «مجمع الفائدة والبرهان» مرحوم «محقق اردبیلی» توضیح دهید.

### پاسخ:

در حقیقت از زمان «شیخ مفید» و «شیخ صدوق» تا قرن نهم دهم کتابی به این شکل مبسوط نداریم. «مرحوم شهید» در «مسالك» واقعا غوغا کرده است؛ ولی این‌که به این شکلی بیاید تمام بحث‌ها را زیر رو کند، گذشته را شخم بزند و از نو برنامه ریزی کند و نو آوری داشته باشد، ما نداریم. این اولین بار در تاریخ شیعه است که مباحث رجالی را به صورت علمی مطرح کرده است.

ایشان آمده نسبت به يك راوی بحث‌هایی که بزرگان گفته‌اند را «ان قلت، قلت» کرده است. ما قبل از مرحوم «مقدس اردبیلی» نداریم که بحث‌های رجالی در کتب فقهی با حالت «ان قلت قلت» و حالت جواهری بحث بشود.

البته آقایان معتقدند که صاحب «مجمع الفائدة»، اولین بار است که می‌آید بحث رجالی را مطرح می‌کند. لذا مشخص است خیلی پخته نیست و یا فرصت مطالعه نداشته است.

اما ایشان دو تا شاگرد تربیت کرده که این دو تا شاگردش متخصص رجال است. یکی «صاحب مدارك» و دیگری «صاحب معالم» است. ایشان دو تا درس داشت؛ يك درس عمومی که به قولی چند صد نفر پای درس ایشان می‌آمدند و يك درس خصوصی برای دو نفر داشت. از آن چهارصد، پانصد نفر ما نداریم کسی را که واقعا بالا آمده باشد ولی از درس خصوصی ایشان هر دو نفر بالا آمدند.

من توصیه می‌کنم دوستان کتاب «منتقى الجمان فى احاديث الصحاح والحسان» مرحوم «صاحب معالم» را مطالعه کنند. این کتاب در بحث رجالی غوغا کرده است.

شما از زمان غیبت صغری تا قرن دهم و یازدهم به این شکلی که بحث‌های رجالی را در لابلای فقه به صورت پخته در بیاورد، ندیدید. يك کتابی هم ایشان در شرح «من لایحضره الفقیه» دارد که جدیداً جامعه مدرسین تحقیق و چاپ کرده است.

من کتاب مخطوط آن را در سال ۵۰ و ۵۱ که «مشهد» بودم در کتابخانه آستان قدس رضوی يك دوره مطالعه کردم. در رابطه با بحث‌های رجالی خیلی قشنگ کار کرده است.

## آغاز بحث...

بحث امروز را من از آقایان تقاضا دارم يك مقدار با دقت بیشتری پی بگیرند. بحث ما این بود که آیا صحابه می‌توانند برای ما مصدر تشریح باشند یا نه؟ و این که آیا ما در مسائل فقهی و یا شرعی می‌توانیم به این‌ها مراجعه کنیم یا نه؟

این بحث در بحث‌های مناظره و پاسخ به شبهات، یکی از بحث‌های تقریباً ریشه‌ای و اساسی است. ما «از ابن قیم جوزیه» متوفای ۷۵۱ که از شاگردان «ابن تیمیه» است، موارد متعددی را از عدم آگاهی خلیفه دوم به احکام شرعی آوردیم، يك مورد دو مورد هم نیست؛ موارد مختلفی بوده ما چند مورد را آوردیم. دیروز ما بحث «متاع الحج» را آوردیم، بحث «متاع النساء» هم جدا است که خودش يك دنیایی برای خودش دارد.

**«مُتَعَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَأَنَا أَنْهَى عَنْهُمَا وَأُعَاقِبُ عَلَيْهِمَا مُتَعَةُ النِّسَاءِ وَمُتَعَةُ الْحَجِّ»**

المحلی، اسم المؤلف: علي بن أحمد بن سعيد بن حزم الظاهري أبو محمد، دار النشر: دار الآفاق

الجديدة - بيروت، تحقيق: لجنة إحياء التراث العربي؛ ج ۷، ص ۱۰۷

بحث «متاعه» خودش يك بحث مفصلی است که ما سال اول دوم بحث فقه مقارن در ۱۴-۱۵ سال قبل تقریباً پنج، شش ماه روی مسئله متعه بحث کردیم.

بحث دیگری که «ابن جوزی» مطرح می‌کند این است که:

«وَحَفِي عَلَيْهِ جَوَازُ النَّسَمِيِّ بِأَسْمَاءِ الْأَنْبِيَاءِ»

إعلام الموقعين عن رب العالمين؛ اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد بن أبي بكر بن أيوب بن سعد الزرعي الدمشقي الوفاة: ٧٥١ هـ، دار النشر: دار الجيل - بيروت - ١٩٧٣، تحقيق: طه عبد الرؤوف سعد، ج ٢، ص ٢٧١

خليفة دوم هرکس اسم بچهاش را «ابراهیم» می گذاشت یا «آدم» می گذاشت، یا اسم رسول اکرم را روی بچهاش می گذاشت، یا «موسی»، «عیسی» می گذاشت، بدن طرف را با آن شلاقش تبرک می کرد، می گفت باید اسم تان را عوض کنید. این هم يك دنیایی برای خودش دارد، اگر بخواهیم بحث کنیم چند روز وقت می برد. این را علاوه بر «ابن جوزی»، آقایان در کتابهای مختلف آورده اند. حتی «ابن اثیر» متوفای ٦٣٠ می گوید:

«قال نَظَرَ عُمَرَ إِلَى بَنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ وَكَانَ اسْمُهُ مُحَمَّدًا وَرَجُلٌ يَقُولُ لَهُ فَعَلَ اللَّهُ بِكَ يَا مُحَمَّدُ وَ يَسُبُّهُ فَدَعَاهُ عُمَرُ»

اسم ابن عبد الحمید، «محمد» بود، يك کسی هم داشت به او فحش و ناسزا می گفت، بعد عمر او را خواست و گفت:

« يا بن زَيْدٍ لا أَرَى مُحَمَّدًا يُسَبُّ بِكَ »

این که دارند به خاطر تو پیغمبر را فحش می دهند نمی بینی؟

خلاصه تو حق نداری بعد از این اسمت «محمد» باشد، اسمت را عوض کن!

«لا تَدْعِي مُحَمَّدًا اِذَا مَا دُمْتُ حَيًّا فَسَمَاءُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ»

أسد الغابة في معرفة الصحابة؛ اسم المؤلف: عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد الجزري

الوفاة: ٦٣٠هـ، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان - ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م، الطبعة: الأولى،

تحقيق: عادل أحمد الرفاعي، ج ٥، ص ١٠٢

از این موارد ما زیاد داریم. شاید ایشان اسم سی چهل نفر از صحابه را عوض کرده، که اسامی: «موسی، عیسی، ابراهیم و...» داشتند.

**پرسش:**

ظاهراً این کار عَمَرِ يَكْ منقبت برایش می‌شود. به خاطر اینکه «محمد» مورد سب واقع نشود اسمش را عوض کرده است!

**پاسخ:**

این‌ها سوراخ دعا را گم کرده‌اند، اگر فحش می‌دهد به این شخص فحش می‌دهد چه ربطی به پیغمبر دارد. بله اگر به کسی که اسمش «محمد، ابراهیم و...» است به قصد انبیاء به این شخص توهین کند، این اصلاً باید کشته بشود.

شما صدر و ذیلش را ببینید:

«فَأَرْسَلَ إِلَىٰ بَنِي طَلْحَةَ وَهُمْ سَبْعَةٌ وَسَيِّدُهُمْ وَكَبِيرُهُمْ مُحَمَّدُ بْنُ طَلْحَةَ لِيُغَيِّرَ أَسْمَاءَهُمْ»

عمر به سوی «بنی طلحه» کسی را فرستاد که آن‌ها هفت نفر بودند و سید و کبیرشان هم اسمش «محمد ابن طلحه» بود تا اسامی‌شان را تغییر دهند.

«فَقَالَ مُحَمَّدٌ أَذْكُرُكَ اللَّهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ»

ای عمر حواست باشد، یادت می آید

«فَوَاللَّهِ لِمُحَمَّدٍ سَمَائِي مُحَمَّدًا»

پیغمبر اسم من را «محمد» گذاشته است

«فَقَالَ قَوْمُوا لَا سَبِيلَ إِلَى شَيْءٍ سَمَّاهُ رَسُولَ اللَّهِ»

أسد الغابة في معرفة الصحابة؛ اسم المؤلف: عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد الجزري  
الوفاة: ٦٣٠هـ، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان - ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م، الطبعة: الأولى،

تحقيق: عادل أحمد الرفاعي، ج ٥، ص ١٠٢

حالا بفرمایید؟ حرف ما این است که رسول اکرم اسم افرادی را «محمد» گذاشته ولی به گوش این آقا نرسیده است؛ يك چیزی عادی هم است. مسلمانها در آن زمان در چند تا قاره که نبودند؟ همه در یکجا در «مدینه» يك شهر کوچکی که تقریباً يك پنجاهم «قم» در آن زمان بوده زندگی می کردند. شاید به اندازه «کهک» بوده است.

هر اتفاقی هم در «مدینه» می افتاد به همه جا می پیچید و همه متوجه می شدند؛ ولی این آقا خبر ندارد. اسامی افراد را دارد تغییر می دهد و می گوید چرا اسمت «محمد» است؟ چرا اسمت «ابراهیم» است؟ چرا اسمت «عیسی» است؟ چرا اسمت «موسی» است؟

شما روایاتی که ما از خود رسول اکرم داریم را ملاحظه کنید. شاید بیش از سی چهل تا روایت داریم که خود پیغمبر می فرماید: "فرزندان تان را به اسماء انبیاء و به اسماء صالحین بگذارید"



## «قال رسول الله: سمو أولادكم أسماء الأنبياء»

النكت على كتاب ابن الصلاح؛ المؤلف: أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلاني

(المتوفى: ٨٥٢هـ) المحقق: ربيع بن هادي عمير المدخلي؛ الناشر: عمادة البحث العلمي بالجامعة

الإسلامية، المدينة المنورة، المملكة العربية السعودية الطبعة: الأولى، ١٤٠٤هـ/١٩٨٤م؛ ج ٢، ص ٢٨٨

حضرت رسول اکرم اسم بچہ اش را «ابراہیم» گذاشته است. این را کہ دیدہ بود و می فهمیدہ است! اصلا می گویم هیچ نمی دانستہ است، عمر در بیابان زندگی می کردہ؛ ولی می دانستہ کہ رسول اکرم فرزندى به نام «ابراہیم» دارد. آیا این سنت پیغمبر نیست؟

**(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا)**

مسلمًا برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند.

**سوره احزاب (٣٣): آیه ٢١**

ما می گویم این آقا جاهل به ساده ترین مسائل جامعه اسلامی بوده است، يك مطلبی که مستحب مؤکد است که شما فرزندانان را به نام انبیاء اسم بگذارید.

این آقا از يك مستحب مؤکد نهی کرده است. آیا ما می توانیم این را مصدر تشریح قرار بدهیم و احکامان را از این آقا بگیریم؟ هدف ما این است.

ما بیش از این نمی خواهیم. ما به این که آیا این عبارت طعن است یا طعن نیست کاری نداریم. این آقا ضروری ترین مسائل را نمی دانست. پیغمبر اسم فرزندش را «ابراہیم» به نام حضرت «ابراہیم خلیل» گذاشت.

حال یک کسی به فرزند پیغمبر ناسزا بگوید چه ربطی به حضرت ابراهیم خلیل دارد؟

این از همان قضایایی است که طرف می‌گوید من وارد «شام» شدم دیدم یکی از نواصب اسم فرزندش را «علی» گذاشته، گفتم: شما که با «علی» میانه ندارید. گفت: "من همیشه دوست دارم به «علی» ناسزا بگویم؛ برای این که راه را گم نکنم، اسم فرزندم را «علی» گذاشتم تا مرتب به این بچه به یاد علی فحش بدهم" این کار، کار «نواصب» است.

همچنین «ابن اثیر» می‌گوید:

«ونشأ عبد الرحمن في حجر عمر، وكان اسمه إبراهيم فغير عمر اسمه لما غير أسماء من تسمى بالأنبياء، وسماه عبد الرحمن»

أسد الغابة في معرفة الصحابة؛ اسم المؤلف: عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد الجزري الوفاة: ٦٣٠هـ، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان - ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م، الطبعة: الأولى، تحقيق: عادل أحمد الرفاعي، ج ٣، ص ٤٤٥

باز دارد «عبدالرحمن ابن عوف» می‌گوید:

«كان أبوه سماه إبراهيم فغير عمر اسمه»

الإصابة في تمييز الصحابة؛ اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي الوفاة: ٨٥٢، دار النشر: دار الجيل - بيروت - ١٤١٢ - ١٩٩٢، الطبعة: الأولى، تحقيق: علي محمد البجاوي، ج ٥، ص ٢٩

«ابن حجر» دارد:

«كتب عمر إلى أهل الكوفة الا تسموا أحدًا باسم نبي»

فتح الباري شرح صحيح البخاري؛ اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي

الوفاة: ٨٥٢ ، دار النشر: دار المعرفة - بيروت، تحقيق: محب الدين الخطيب، ج ١٠، ص ٥٧٢

یعنی بخشنامه هم کرده، اینها یک مورد دو مورد نیست، موارد متعددی ما از اینها داریم از اینها رد شویم خیلی مهم نیست. دوستان به این قسمت دقت کنند که می گوید:

«وَمَا خَفِيَ عَلَيْهِ قَوْلُهُ تَعَالَى (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ)»

اینجا غوغا است!

«وَقَوْلُهُ (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ)»

إعلام الموقعين عن رب العالمين؛ اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد بن أبي بكر بن أيوب

بن سعد الزرعي دمشقي الوفاة: ٧٥١ هـ، دار النشر: دار الجيل - بيروت - ١٩٧٣، تحقيق: طه عبد

الرؤوف سعد، ج ٢، ص ٢٧١

داستانش چیست؟ در این رابطه حرف زیاد است اگر ما ده پانزده جلسه در این زمینه بحث کنیم جا دارد.

رسول اکرم وقتی از دنیا رفت، ابوبکر در «مدینه» نبود به «سُنْح» در ده دوازده کیلومتری «مدینه» رفته بود،

عمر دید مردم بعد از رسول اکرم سراغ امیر المؤمنین خواهند رفت برای این که جو را آشفته کند، آشوب به پا

کند و مردم به فکر خلیفه نیافتند گفت: پیغمبر از دنیا نرفته است.

در «صحيح بخارى» آمده:

«لقد خَوَّفَ عُمَرُ النَّاسَ وَإِنَّ فِيهِمْ لِنِفَاقًا»

این روایت «عایشه» است که می گوید: عمر بعد از رحلت پیغمبر مردم را ترساند و به وحشت انداخت! بعد می گوید: «وَإِنَّ فِيهِمْ لِنِفَاقًا» یعنی در میان صحابه نفاق بوده است، حالا موضوع چیست؟ بحث‌های دیگر را ببینید. قبل از این عبارت دارد که:

« عن عائشة زوج النبي أن رسول الله مات وأبو بكر بالشَّحِ »

پیغمبر از دنیا رفت ابوبکر در «مدینه» نبود در «شُح» بود

« قال إسماعيلُ يَعْنِي بِالْعَالِيَةِ »

منطقه اعیان نشین «مدینه» بوده است.

« فَقَامَ عُمَرُ يَقُولُ وَاللَّهِ مَا مَاتَ رَسُولَ اللَّهِ وَلَيَبْعَثُهُ اللَّهُ فَلَيَقْطَعَنَّ أَيْدِي رِجَالٍ وَأَرْجُلَهُمْ »

به خدا پیغمبر خواهد آمد و دست و پای عده‌ای را قطع خواهد کرد.

الجامع الصحيح المختصر؛ اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ۲۵۶ ، دار

النشر: دار ابن كثير ، اليمامة - بيروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷ ، الطبعة: الثالثة ، تحقيق : د. مصطفى ديب البغا،

ج ۳، ص ۱۳۴۱، ح ۳۴۶۷

دارد می گوید پیغمبر نمرده است! روایات دیگر بعداً می آید که می گوید: پیغمبر به معراج رفت همان طوری که حضرت موسی رفته بود و بر می گردد و دست یک عده و پای یک عده را قطع خواهد کرد.

دست و پا را در کجا قطع می کنند؟ ما یک جا داریم که دست و پا قطع می شود آن هم

(الَّذِينَ يَخَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ)

کیفر آنها که با خدا و پیامبرش به جنگ برمی خیزند

سوره مائده (۵): آیه ۳۳

این (الَّذِينَ يَخَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) در میان صحابه چه کسانی بودند که پیغمبر بنا است بر گردد دست و پای آنها را قطع کند؟

جلوتر برویم تهدیدها را ببینید. در «سنن کبری» دارد:

«فلما توفي النبي قال عمر لا يتكلم أحد بموته إلا ضربته بسيفي»

وقتی پیامبر از دنیا رفت عمر گفت کسی نگوید پیامبر مرده است وگرنه با شمشیر می‌زنمش!

باز دارد:

«قال أبو بكر مات رسول الله إن عمر يقول لا يتكلم أحد بموته إلا ضربته بسيفي»

السنن الكبرى؛ اسم المؤلف: أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن النسائي الوفاة: ۳۰۳ ، دار النشر: دار

الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۱ - ۱۹۹۱، الطبعة: الأولى ، تحقيق: د.عبد الغفار سليمان البنداري ، سيد

كسروي حسن، ج ۴، ص ۲۶۳

یک نکته را عزیزان در نظر داشته باشند، آقای خلیفه دوم شمشیر کشیده می‌گوید هر کس بگوید پیغمبر از دنیا رفته با شمشیرم او را می‌زنم. این شمشیر آقای عمر در «جنگ احد» چرا از غلاف بیرون نیامد؟ چرا در جنگ‌های «بدر»، «احزاب» و «حنین» از غلاف بیرون نیامد؟

ما بارها با وهابی‌ها تحدی کردیم گفتیم شما یک روایت ضعیف، یک روایتی که «ابن جوزی» در «موضوعات» آورده باشد بیاورید که آقای عمر با شمشیر نه، با مشت، دماغ یک منافق، یک مشرک، یک یهودی را زده باشد و خون آمده باشد. یا نه، یک روزی دیده خرمگسی روی شانه پیغمبر است با لنگه کفش زد آن خرمگس را کشته! اگر دارید بیاورید؟!

بله ما یک مورد در قضیه «خیبر» داریم که رفت و برگشت؛ هم خودش می‌ترسید و هم لشکر را می‌ترساند؛ ابوبکر هم رفت و برگشت، رسول اکرم فرمود:

« لأعطين الراية رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله كراة غير فرار يفتح الله عليه جبريل عن يمينه وميكائيل عن يساره»

تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الأمائل، اسم المؤلف: أبي القاسم علي بن الحسن  
إن هبة الله بن عبد الله الشافعي، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٩٩٥، تحقيق: محب الدين أبي سعيد  
عمر بن غرامة العمري، ج ٤١، ص ٢١٩

بله این را دارند! ولی این شمشیری که روز وفات پیغمبر کشیده شده، در جنگهای مسلمین کجا بوده؟ خیلی عجیب است.

باز هم ببینید در «المختصر فی اخبار البشر» نوشته «ابو الفداء» از کتابهای معتبر اهل سنت است می‌گوید  
عمر گفت:

«من قال: إن رسول الله مات علوت رأسه بسيفي هذا»

اگر کسی بگوید پیغمبر مرده گردنش را می‌زنم سر بریده‌اش در هوا بچرخد. مثل کسانی که ورزش ژیمیناستیک می‌کنند! حالا این چطوری گردنش را می‌زده که سرش در هوا چرخ می‌خورده؟

«وإنما ارتفع إلى السماء»

پیغمبر به آسمان رفته!

المختصر في أخبار البشر؛ اسم المؤلف: أبو الفداء عماد الدين إسماعيل بن علي (المتوفى: ٧٣٢هـ)

الوفاة: ٧٣٢، دار النشر: ج ١، ص ١٠٧

در «دلائل النبوه بیهقی» که «ابن تیمیه» می‌گوید «دلائل النبوه» یکی از کتاب‌های معتبر اهل سنت است جلد ۷، صفحه ۲۱۷ نقل می‌کند:

«قام عمر بن الخطاب یخطب الناس ویوعده من قال قد مات بالقتل والقطع»

هر کس بگوید پیغمبر مرده او را می‌کشم و او را قطعه قطعه می‌کنم!

دلائل النبوة؛ اسم المؤلف: للبيهقي الوفاة: ۴۵۸، دار النشر: مؤسسة البراق؛ ج ۷، ص ۲۱۷

یا «عمرو بن قیس ابن زائده»، همان «ابن ام مکتوم» می‌گوید در پایین مسجد داشت آیه: (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ) را می‌خواند ولی هیچ کس گوش نکرد! در «معجم کبیر طبرانی» دارد:

«و قال عمر لا أسمع رجلاً يقول مات رسول الله إلا ضربته بالسيف»

عمر گفت نشنوم مردی بگوید پیغمبر مرده والا با شمشیر او را می‌زنم.

المعجم الكبير؛ اسم المؤلف: سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم الطبراني الوفاة: ۳۶۰، دار النشر: مكتبة الزهراء - الموصل - ۱۴۰۴ - ۱۹۸۳، الطبعة: الثانية، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي، ج ۷، ص ۵۷

در «سنن نسائی» به همین شکل. «مجمع الزوائد هيثمي» دارد:

«لا أسمع أحدا يقول مات رسول الله إلا ضربته بالسيف»

مجمع الزوائد ومنبع الفوائد؛ اسم المؤلف: علي بن أبي بكر الهيثمي الوفاة: ۸۰۷، دار النشر: دار الريان للتراث/دار الكتاب العربي - القاهرة، بيروت - ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۱۸۲

«ابن حزم اندلسی» هم نقل می کند که عمر گفت: هر کس بگوید پیغمبر مرده؛ «ضربته بالسيف»؛

جالبش این جا است؛ عزیزان این را دقت کنند که خیلی جالب است می گوید:

«قام عمر بن الخطاب فقال إن رجلا من المنافقين يزعمون أن رسول الله توفي وإن رسول الله والله ما

مات ولكنه ذهب إلى ربه كما ذهب موسى بن عمران فغاب عن قومه أربعين ليلة ثم رجع بعد»

بعد گفت:

«والله ليرجعن رسول الله فليقطعن أيدي رجال وأرجلهم يزعمون أن رسول الله مات»

تاریخ الطبري؛ اسم المؤلف: لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري الوفاة: ۳۱۰، دار النشر: دار الكتب العلمية

– بيروت، ج ۲، ص ۲۳۲

این جا مشخص کرد پیغمبر، دست و پای چه کسانی را می خواهد ببرد! می گوید هر کس بگوید پیغمبر مرده

پیغمبر بنا است بر گردد دست و پای شان را قطع کند این ها محارب الله و رسول الله هم هستند.

«ألوسی» در «تفسیر روح المعانی» همین تعبیر را دارد:

«إن رجلا من المنافقين يزعمون أن رسول الله توفي وإن رسول الله والله ما مات ولكن ذهب إلى ربه كما

ذهب موسى بن عمران فقد غاب عن قومه أربعين ليلة ثم رجع إليهم بعد أن قيل: قد مات والله ليرجعن

رسول الله كما رجع موسى فليقطعن أيدي رجال وأرجلهم زعموا أن رسول الله مات»

روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، اسم المؤلف: العلامة أبي الفضل شهاب الدين

السيد محمود الألوسي البغدادي الوفاة: ۱۲۷۰هـ، دار النشر: دار إحياء التراث العربي – بيروت، ج ۴،

ص ۷۴



«کامل ابن اثیر» جلد ۲، صفحه ۱۸۷ هم دارد. «مسند دارمی» در جلد ۱، صفحه ۵۲ یک چیزی اضافه دارد:

«تُوْفِّي رسول الله»

تا آن جای که می گوید:

«رجاله ثقات»

بعد می گوید وقتی که پیغمبر از دنیا رفت

«فلم يزل عَمْرُ يَتَكَلَّمُ حَتَّى أَرْبَدَ شِدْقَاهُ»

به قدری عصبانی بود چشم‌هایش از حدقه بیرون می آمد که مبادا کسی بگوید پیغمبر از دنیا رفت.

سنن الدارمی؛ اسم المؤلف: عبدالله بن عبدالرحمن أبو محمد الدارمی الوفاة: ۲۵۵، دار النشر: دار الكتاب

العربي - بيروت - ۱۴۰۷، الطبعة: الأولى، تحقيق: فواز أحمد زمرلي، خالد السبع العلمي، ج ۱، ص ۵۲

«عباس» عموی پیغمبر آمد گفت: پیغمبر از دنیا رفت آی مردم والله رسول الله از دنیا رفته است.

«مجمع الزوائد» روایت را این طوری دارد - روایتش را هم می گوید صحیح است -؛

«قال المغيرة لعمر مات رسول الله قال كذبت بل أنت رجل تحوسك فتنة»

مغیره به عمر گفت پیغمبر از دنیا رفت. عمر گفت: دروغ می گویی، تو دنبال فتنه گری هستی، پیغمبر از

دنیا نرفته است!

«إن رسول الله لا يموت حتى يفني الله المنافقين»

پیغمبر نخواهد مرد تا تمام منافقین را از کره زمین بر دارد!

مجمع الزوائد ومنبع الفوائد؛ اسم المؤلف: علي بن أبي بكر الهيثمي الوفاة: ٨٠٧ ، دار النشر: دار الريان

للتراث/دار الكتاب العربي - القاهرة , بيروت - ١٤٠٧، ج ٩، ص ٣٢

«البداية و النهايه» هم دارد که آقای ابوبکر از «سُنح» بر می‌گردد وقتی برگشت:

«فدخل و رسول الله قد توفي على الفراش والنسوة حوله فخرن وجوههن واستترن من أبي بكر»

ابوبکر آمد بالای منبر رفت گفت: آی مردم پیغمبر از دنیا رفت همه شما هم خواهید مرد؛ بعد این آیه را خواند

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ)

محمد (ص) فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا

کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟

سوره آل عمران (٣): آیه ١٤٤

عزیزان خوب دقت کنند یک نتیجه‌گیری خوبی می‌خواهم داشته باشم؛ این از بحث‌های نفس گیر است.

«فقال عمر هذه الآية في القرآن»

عمر به ابوبکر گفت: این که داری می‌خوانی آیه قرآن است یا نه حدیث می‌خوانی؟

البداية والنهاية؛ اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي أبو الفداء الوفاة: ٧٧٤، دار النشر: مكتبة

المعارف - بيروت، ج ٥، ص ٢٤٣

به خاطر دارم شهید مطهری (رضوان الله تعالی علیه) چند روز بعد از انقلاب در «فیضیه» سخنرانی می‌کرد،

می‌گفت: ما با «شریعتی» در پرواز به یکی از کشورهای خارج بودیم، یک بحثی در رابطه با حقوق زن و مرد

داشتیم، من این آیه را خواندم:

## (فَلْيَذْكُرْ مِثْلَ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ)

برای هر مذکر، دو برابر سهم مؤنث است.

سوره نساء (۴): آیه ۱۷۶

و معنا کردم؛ «شریعتی» گفت: آقای «مطهری» از شما بعید است که این روایت‌های اسرائیلی را مطرح بکنید و این را ملاک قضاوت خودتان قرار بدهید؛ گفتم: آقا این روایت نیست آیه قرآن است!

حالا عمر می‌گوید:

«هذه الآية في القرآن والله ما علمت أن هذه الآية أنزلت قبل اليوم»

البداية والنهاية؛ اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي أبو الفداء الوفاة: ۷۷۴، دار النشر: مكتبة

المعارف - بيروت، ج ۵، ص ۲۴۳

به الله قسم می‌خورد که نمی‌دانست این آیه قبل از امروز نازل شده و می‌گوید اصلاً نمی‌دانستم.

بعد گفت:

(إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ)

تو می‌میری و آنها نیز خواهند مرد!

سوره زمر (۳۹): آیه ۳۰

متأسفانه «بخاری» برای این که جهل آقای عمر را بپوشاند گفته: صحابه هم خبر نداشتند این آیه در قرآن است!!

خواست ابرو درست کند چشمش را هم کور کرده است:

«وقال والله لكَأَنَّ النَّاسَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ هَذِهِ آيَةَ حَتَّى تَلَاهَا أَبُو بَكْرٍ فَتَلَقَّاهَا مِنْهُ النَّاسُ كُلُّهُمْ فَمَا أَسْمَعُ بَشَرًا مِنَ النَّاسِ إِلَّا يَتْلُوهَا»

الجامع الصحيح المختصر؛ اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي الوفاة: ٢٥٦ ، دار النشر: دار ابن كثير ، اليمامة - بيروت - ١٤٠٧ - ١٩٨٧ ، الطبعة: الثالثة ، تحقيق : د. مصطفى ديب البغا، ج ٤، ص ١٦١٨، ح ٤١٨٧

همه مردم داشتند این آیه را می خواندند:

(أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ)

آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی گردید؟

سوره آل عمران (٣): آیه ١٤٤

عبارت «كان الناس لم يعلم» را داشته باشید، از طرفی عمر هم گفت:

«فقال عمر هذه الآية في القرآن»

یعنی این آیه در قرآن است؟ والله نمی دانستم!

البداية والنهاية؛ اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي أبو الفداء الوفاة: ٧٧٤، دار النشر: مكتبة المعارف - بيروت، ج ٥، ص ٢٤٣

حالا «تفسير طبری» را ببینید:

«عاصم بن كليب عن أبيه قال خطب عمر يوم الجمعة فقرأ آل عمران وكان يعجبه إذا خطب أن يقرأها فلما انتهى إلى قوله إن الذين تولوا منكم يوم التقى الجمعان قال لما كان يوم أحد هزمناهم ففررت حتى

صعدت الجبل فلقد رأيتني أنزو كأنني أروى والناس يقولون قتل محمد فقلت لا أجد أحدا يقول قتل محمد إلا قتلته حتى اجتمعنا على الجبل فنزلت إن الذين تولوا منكم يوم التقى الجمعان»

جامع البيان عن تأويل آي القرآن؛ اسم المؤلف: محمد بن جرير بن يزيد بن خالد الطبري أبو جعفر

الوفاة: ۳۱۰، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ۱۴۰۵، ج ۴، ص ۱۴۴

آقای عمر می گوید: ما در «جنگ احد» مثل بز کوهی بالای کوه فرار می کردیم. آخرش همان آیه:

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ)

محمد (ص) فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا

کشته شود، شما به عقب برمی گردید؟

سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴۴

است. اصلاً شأن نزول آیه را خود عمر نقل می کند: فنزلت هذه الآية: (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ..)

این جا می گوید: «هذه الآية في القرآن؟»؛ پس شأن نزول آیه را خودش نقل می کند می گوید ما مثل بز کوهی

داشتیم فرار می کردیم مردم گفتند که پیغمبر از دنیا رفت؟ جبرئیل در همان جا این آیه را آورد: (أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ

قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ)

آدم وقتی این قضایا را کنار هم می گذارد به این نتیجه می رسد، این آقایان برای رسیدن به ریاست و خلافت هر

کاری می کردند، جالب این است همان جا قبل از این که ابوبکر برسد «عباس» عموی پیغمبر این آیه را خواند،

هیچ کس گوش نکرد؛ «ابن ام مکتوم» که دوازده بار توسط پیغمبر در «مدینه» به جای پیغمبر نماز خوانده، این

آیه را خواند هیچ کس گوش نکرد. «ام سلمه» این آیه را خواند هیچ کس گوش نکرد؛ ولی به مجرد این که

ابوبکر خواند بلافاصله عمر گفت «هذه الآية في القرآن؟!»

این جا را دقت کنید همین که این آیه را آقای ابوبکر خواند عمر می گوید:

« قوموا فبايعوا أبا بكر »

بلند شوید با ابابکر بیعت کنید.

الإمامة والسياسة؛ اسم المؤلف: أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة الدينوري الوفاة: ۲۷۶هـ.، دار

النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۷م، تحقيق: خليل المنصور، ج ۱، ص ۱۵

«محمود ابو ربه» از اساتید «دانشگاه الازهر» اگر اشتباه نکنم در کتاب «اضواء على السنة المحمدية» یک تعبیری دارد می گوید: "هر کس تصور کند قضیه خلافت ابوبکر محصول مذاکره چند دقیقه‌ای «سقیفه» بوده، سخت در اشتباه است، قضیه خلافت ابوبکر قبل از رحلت پیغمبر تمام مقدماتش فراهم شده و تمام زمینه‌ها تهیه دیده شده و قهرمانان خلافت، «ابوبکر»، «عمر» و «ابو عبیده جراح» بودند، و پشتیبانی این قضیه به عهده «عایشه» و «حفصه» بود."

می گوید در «سقیفه» این‌ها توطئه‌ای که قبلاً چیده بودند را در «سقیفه» نتیجه‌اش را به دست آوردند.

«ابن کثیر دمشقی» می گوید: وقتی که ابوبکر آمد به مجرد این که این آیه را خواند «عمر» گفت:

«قوموا فبايعوا أبا بكر»

بلند شوید و با ابابکر بیعت کنید

اینها در ابتدا «بنی امیه» را بازی ندادند؛ «ابو سفیان» شمشیر کشید، اول سراغ امیر المؤمنین رفت گفت: یا علی این‌ها حق تو را غصب کردند ما حاضر هستیم در رکاب تو بجنگیم و جوی خون در «مدینه» راه بیاندازیم، امیر المؤمنین فرمود: «ابو سفیان»! تو کی خیرخواه مسلمین بودی که امروز خیرخواه مسلمین شدی؟ از دهان

تو جز فتنه چیزی بیرون نمی آید برو دنبال کارت!

«ابو سفیان» جمعیتی جمع کرد، عبارت خیلی وقیحی نسبت به ابوبکر دارد که این شخص فلان شده خودش را خلیفه معین کرده، «مدینه» را پر از لشکر می‌کنم و جوی خون راه می‌اندازم، این‌ها با همدیگر ساخت و پاخت کردند و گفتند شما کارتان نباشد شما هم در کارهای ما سهیم هستی نگران نباش، «ابو سفیان» را خاموش کردند و قول‌هایی هم به او دادند.

بعد پسرش «یزید» را در زمان ابوبکر خلیفه «شام» کردند بعد از او هم برادرش «معاویه» رفت. دوستان دقت کنند که یک «یزید» داریم که پسر «ابو سفیان» است و یک «یزید» داریم که پسر «معاویه» است آقایان اشتباه نکنند.

بعد جالب این است ده، دوازده تا روایت داریم که عمر دید این قضیه خیلی در میان مردم پیچید، از این طرف می‌گوید هر کس بگوید پیغمبر مرد گردنش را می‌زنم. از آن طرف ابوبکر همچنین مسئله ای را مطرح کرده، بلافاصله می‌گوید: «ابن عباس» می‌دانی چرا من همچنین حرفی زدم؟ من یادم رفته بود که همچنین قضایایی اتفاق افتاده؛ آن‌چنان قضیه رحلت پیغمبر من را دحشترده کرده بود که اصلاً نمی‌فهمیدم چه دارم می‌گویم؟

این‌ها در حقیقت یکی از بحث‌های ریشه‌ای است که دوستان می‌توانند در این زمینه کار علمی بیشتری بکنند.

«ابن ابی الحدید» یک بحث خوبی از «نقیب» دارد، جلسه آینده به دوستان آدرس می‌دهم می‌گوید چرا خلافت را از علی گرفتند؟ بحث اختلاف ابوبکر و علی بحث خلافت نبود، بحث دیگری بود که این‌ها توجیهاتی کردند و گفتند پیغمبر علی را معین کرده، نص خاصی دارد، این نص خاص که قطعی نبود، نص خلافت نسخ شده بود؛ این‌ها شنیده بودند: «الائمة من قریش»!

به اضافه پیغمبر مجتهد بوده ما هم مجتهد هستیم! رأی پیغمبر این بود علی خلیفه باشد، اجتهاد ما این است که صلاح نیست علی خلیفه باشد ما باید خلیفه باشیم؛ اصلاً علی اگر خلیفه می‌شد فتنه می‌شد؛ ما برای این که فتنه

نشود علی را کنار زدیم. بعد می‌گوید هیچ کدام از صحابه پایبند به سنت پیغمبر نبودند. این تعبیر را دارد این‌ها

دنبال این بودند که اجتهادی جلو بروند!!

«والسلام علیکم ورحمة الله»